



فیلسوف کوچک درخون غلطید و پرپر شد

اوایل سال 1373 خورشیدی بود، روز گارسخت و غمین، روز گاری که زادگاه رودابه در کابوس خونین وحشت فرورفته و در هر گوشه گوشه آن صدای تیروتننگ طنین انداز گردیده و گرد و غباردود و باروت سایه سهمگین خویش را برفضای آن پهن کرده بود. همه چیز در هم ریخته و کانونهای فرهنگی همه به پادگانهای تنظیمی مبدل گردیده بود و کارهایی از گونه روزنامه نگاری و فرهنگی وارزش آفرینی نه تنها مورد عنایت قدرتمندان نبود که حتی به دیده تحقیرنگرسته میشد و رهروانی از این دست هم دیوانگانی که گویا وقت خویش را بیهوده میگذرانند، بیش پنداشته نمیشدند. چون همه چیز در ترازوی تنظیمی و باورهای آیدیولوژیک پیمایش میگردید و کلید رمزپروزی و پیشرفت را باید در خبرنامه های تنظیمی که جز تکرار مکررات و بازتولید چیزهای که نه بدرد دنیا میخورد و نه هم توشه آخرت بودند، جستجو مینمودی.

در چنین روزگار دردناک و اندوهگین بود که تنی چند از شیفتگان و پاسداران فرهنگ و خرد باوری گردهم آمدند تا در آن بازار کساد و وحشتناک فرهنگی حد اقل کاری را که ممکن بود، به انجام برسانند. نخستین اقدام این فرهنگ باوران ایجاد "بنیاد فرهنگ سینا" با مدیریت شهید خالد ترجمان یکی از نخبگان دانش و فرهنگ و سیاست بود. دومین گامی که باید برداشته میشد، ایجاد نشریه ناشران دیشه های این بنیاد بود. فرهیختگان و فرزنانگانی چون: استاد واصف باختری، پرتونادری، عبد الطیف پدram، استاد شجاع الدین خراسانی، گلنور بهمن، رحمت الله بیژنپور، محمد عتیق کیوان، استاد حمید الله مهرورز، استاد نصرالله ستانکزی، زید الله پیوند، بشیر بیژن، محمد آصف فکرت، محمد اسماعیل اکبر، مرحوم دگروال عبد الجلیل فقیر پروانی، شهید خالد ترجمان و من (سینا دلیری) که اعضای شورای دبیران و همکاران قلمی نشریه بودیم، تصمیم گرفتیم تا نام درخور و شایسته نشریه بنیاد را انتخاب و پیشکش نمائیم تا با اتفاق نظر همکاران فرهنگی یکی از نامهای پیشنهاد شده مورد پذیرش واقع گردد.

یادم است که بیش از 72 نام فهرست گردیده بود. روز بعد که اعضای شورای دبیران نشریه دور هم جمع شدیم جناب استاد باختری آمد و گفت: دوستان من امشب هر چه فکر کردم جزیک نام، نام دیگری نتوانستم انتخاب نمایم و نامی که با خود برگزیدم "سینا" است. من بیدرنگ دستم را به رسم تائید بلند کردم و استاد باختری گفت:

تو باید موافق باشی، چون تخلصت سینا است. بدنبال من پرتونادری عزیز که حالا درسوگ درد ناک علی سینای عزیز از دست رفته خویش نشسته است، دستش را بلند نمود و گفت: من هم با این نام موافقم. استاد باختری گفت: بلی، میدانم در خانه تو هم علی سینایی بدنیا آمده است و باید موافق باشی. آری! علی سینای جوان درخون غلطیده تازه همان روزها بدنیا آمده بود و پرتونادری به امید اینکه

شاهد سینیای دیگری درسرزمین مان باشیم، نام فرزندش را علی سینا گذاشته بود. سرانجام همه دوستان یک صدا گفتند که همه ما با این نام موافقیم و بهترین نام است که با نام بنیاد هم پیوند دارد.

اینکه مسئولان بنیاد ونشریه "سینا" بعد از نشر شماره دوم بدستور عبد الرب رسول سیاف ومکتوب تائیدی وزارت فرهنگ دولت اسلامی با چه ادبیات ضد فرهنگی مورد نکوهش قرار داده شده وفرمان دستگیری ومجازات آنان را صادر نموده بودند، در اینجا مجال بازگویی آن نخواهد بود. با آمدن طالبان همه چیز فروپاشید وهرکس در پی نجات خویش گردیده وبه کشورهای همسایه پناه بردیم. سال 1383 خورشیدی در شرایطی که تبلیغات گسترده نامزدان ریاست جمهوری یکی از کارزار میدان سیاسی کشور بود، با استفاده از این فرصت از کشور تاجیکستان رهسپار کابل گردیده وطبق وعده پیشین با جناب پرتونادری در شهر دوشنبه، در کابل واقع مکروریان سوم، بلاک دوازدهم به خانه این شاعر فرهیخته ورسالت بدوشی که سیاه اندیشان شب پرست انتقام اورا از فرزندش گرفتند، سرزدم. آن زمان علی سینیای در خون خفته وپرپر شده یازده سال بیش نداشت. بعد از صرف شام بساط سخن هموار گردید. علی سینیای یازده ساله بجای سرگرمی کودکانه وتماشای تلویزیون با علاقمندی فراوان به ما گوش میداد؛ سرانجام حوصله اش سررفت ورشته سخن را بدوش گرفت وپرسشهایی را در برابر ما قرارداد که حقیقتاً با سن وسالش نمیخواند. پرسشهای پرمعنی وژرف علی سینا برای جناب پرتونادری که تازگی نداشت اما برای من کاملاً شگفت آور بود وپرسشهای سینیای نارس عمده تاً فلسفی بودند. او کودکی بود کاملاً باورمند ومتکی بخود ودرعین زمان دارای آرزوهای بزرگ.

یکی از شگفتیهای آن خاطرات شریین این نارس خود باور مغرور که حالا همه مارا درسوگ بزرگش نشانده است وبی اختیار در لحظات نوشتن این خاطره گونه اشک می ریختم، این بود که من برایش گفتم تو حتماً در آینده مانند ابوعلی سینا فیلسوف بزرگی خواهی شد. بیدرنک در جواب من گفت: چرا حالا نمیتوانم فیلسوف باشم؟ من گفتم توهنوز خورد هستی ولی در آینده مطمئناً فیلسوف بزرگ میشوی. دوباره گفت: من همین حالا فیلسوف هستم. ابوعلی سینا فیلسوف بزرگ است ومن فیلسوف کوچک. بعد من هم به رسم تائید گفتم بلی توهم فیلسوف هستی وفیلسوف کوچک.

اما علی سینا آن فیلسوف کوچک شاید در آن روزگار نمیدانست ویا هم دنیای معصومانه اش اجازه نمیداد بپذیرد درسرزمینی که واژه های مقدس زبان فارسی را حاکمان خرد ستیز و فرهنگ گریز سرزمین ما به رگبار جهالت وخسونت می بندند وبزرگ ترین دشمن آنان آگاهی، خرد، فرهنگ، دانش وآزادی است، چگونه میتوانند آفرینشگران خرد وواژه وفرهنگ را تحمل نمایند. آنجا قبایلیستان است ودر فرهنگ قبیله هر جهالتی را میتوان پذیرفت بجز خرد وروشنی وانسانیت. بلی، شب پرستان سیاه اندیش کینه توز حقارت پیشه به انتقام پدری که مشعلدار راستین و بیباک زبان شریین فارسی وفرهنگ گشن بیخ تاریخی ماست، خون علی سینیای جوان آن فیلسوف کوچک را سرانجام فرس زمین ساخته ودر اوج نوجوانی اورا پرپر نمودند.

خبراندوهبار شهادت علی سینا نادری، بی تردید همه آنانی را که با روح بلند جناب پرتونادری وفرزندانش مستعد وتوانمند ایشان نستوه نادری وعلی سینیای نادری آشنایی دارند، درسوگ جانگداز فرو خواهد برد. بدینوسیله خودم را در غم جانگداه ودردمزمن جناب پرتونادری، نستوه نادری، تمام خانواده محترم نادری ودکترشهی وسایرخویشاوندان ودوستان جناب پرتونادری شریک دانسته، از خداوند بزرگ برای علی سینا نادری عزیز علودرجات آرزو نموده وبرای جناب پرتونادری وهمه وابستگان آن شهید عزیز از دسته رفته

صبر و تحمل بیشتر خواسته و امیدواریم که این درد جانکاه به نیروی هرچه بیشتر و بزرگتر در راستای ارزش آفرینی، روشنگری و پاسداری فرهنگی در آن خانواده علمی، ادب پرور و فرهنگ آفرین مبدل گردد.

روز دوشنبه - 2011/03/28

شهر مونتریال - کانادا

فلسفه کویچی در خون فاطمیه و پیرایه